

اعظم طالقانی
مدیر مسئول

به نام رب مظلومین

ای جان پسنیدیده جویدده و کوشیده
پرهات بروئیدده پرهات مبارک باد

(مولوی)

چرا پیام ابراهیم؟

در سال ۱۳۵۹ با همکاری آقای «حسین بنکدار» اساسنامه نشریه «پیام هاجر» تهیه و تنظیم گردید و سپس پروانه و مجوز انتشار از وزارت ارشاد دریافت شد. پس از مدتی که از انتشار نشریه گذشت حسین بنکدار در ظهر عاشورا در سوسنگرد به شهادت رسید. به یاد آن شهید «پیام هاجر» مدت بیست و سه سال در ۳۱۲ شماره و چندین ویژه‌نامه به فارسی و انگلیسی منتشر گردید. در این مدت دوبار هم توقیف شد. بار نخست توسط دادسرای ویژه روحانیت به خاطر انتشار برخی از جلسات درس آیت‌الله منتظری و بار دوم در سال ۱۳۷۹ در شبی که ۱۶ روزنامه و نشریه توقیف شد؛ درحالیکه که آماده چاپ بودیم نامه توقیف توسط چهار جوان به دفتر پیام هاجر ارائه شد. از آن تاریخ تاکنون حدود چهارده سال می‌گذرد. بعد از مدتی به عنوان دبیرکل جامعه زنان مجوز انتشار مجله‌ای با عنوان «رهبانان نور» را درخواست کردم. این مجوز پس از چند ماه که از تشکیل دولت جدید گذشته بود، صادر شد. چون علاقمند بودیم پیام هاجر را به ما برگردانند و مورد قبول واقع نشد نام آن را به «پیام ابراهیم» تغییر دادیم که مجوز آن صادر شد.

ابراهیم که بود؟

ورود ابراهیم به جهان هستی در شرایط خاصی بوده است. در تاریخ آمده که سه هزار سال بعد از آدم و ۱۶۰۰ سال پس از نوح در سرزمینی که نمرود در شهر (بابل) حکومت می‌کرد متولد شد. به توصیه منجمان باردار شدن زنان ممنوع بود. منجمان به او گفته بودند که امسال کودکی متولد خواهد شد که حکومت او را برمی‌چیند. او هم دستور داده بود که هر کسی صاحب فرزند شد، فرزندش معدوم شود. در این دوران با پایداری و مقاومت مادر ابراهیم (امیله) پس از باردار شدن، او بارداری‌اش را پنهان می‌کند. ابراهیم در یک غار متولد می‌شود و مادر او را به غار می‌سپارد و جلوی غار را سنگ‌چین می‌کند و هر وقت که فرصت می‌شد به او سر می‌زد و او را شیر می‌داد و تغذیه می‌کرد. ابراهیم تا دوران نوجوانی‌اش در غار بود. در واقع او در هستی زیست می‌کرد. نه پدری و مادری و نه خواهری و برادری. چراکه خانواده برای فرزندان خود امکانات است. روایت است فردی به اسم «آذر» که معتمد بوده (پدر یا عموی او) وقتی از وجود ابراهیم آگاه می‌شود ناراحت نشده و ابراهیم به خانه برمی‌گردد. او با تمرکز بر محسوسات آرام آرام به درک حقایق ناآشنا می‌شود. زندگی در غار او را اهل لمس و اصطکاک تربیت می‌کند. شب بیداری و گرگ و میش اول صبح، تابانی خورشید، فروکش خورشید، طلوع و غروب ماه، طلوع ستارگان و غروب آنها، او فرصت داشت تا کتاب هستی را سیر کند و پدیده‌ها و مکانیسم آنها را دریابد. مولوی می‌گوید:

همچو کتابی است جهان

جامع احکام نهان

جان تو سر دفتر آن

فهم کن این مسئله را

سیر اندیشه طبیعت و جوهر آن را تا سیزده سالگی طی کرد و می‌توان گفت او با بصیرت و تیزبینی طبیعت و پیرامونش را شناخت و روش شناختی را طی کرد که به یک متدولوژی منتهی شد. متدولوژی ابراهیم وجود را حس کرد و به کنه هستی اندیشید. برای شناخت، روش آزمون و خطا ضرورت دارد. برای شناخت مدبر هستی باید از هر چه پدیده است چون افول دارد گذر کرد و در پی عنصری جاوید حرکت کرد. این روشی بود که او را به یقین رساند.

توصیف ابراهیم درباره پدیده‌ها:

«آن هنگام که شب شد ستاره بدید، این پرودگار من است؟» (الانعام ۷۶) هنگامی که غروب کرد پس از آن قرص ماه زیبا را مشاهده کرد «این پرودگار من است؟» (الانعام ۷۷) آنگاه که خورشید درخشید، گفت: «این پرودگار من است، زیرا آن کبیرترین است؛ اما آنهم افول کرد.» (الانعام ۷۸) سپس به قوشش گفت: «ای قوم از آنچه شریک برای پرودگارم می‌آورد من بیزارم» (الزخرف ۲۴- الانعام ۷۸) سرانجام بدون شائبه (حنیف) می‌شود. «خداوند می‌فرماید: «اینگونه ملکوت آسمان و زمین را به ابراهیم نمایانندیم تا از صاحبان یقین باشد.» (الانعام ۷۵) ابراهیم قبل از اینکه آئینی بیاید و از توحید بگوید، توحید را سیر می‌کند و مدبر هستی را می‌یابد و حنیف می‌گردد. در اینجا قانونی کشف می‌شود که هر که اراده کند خالق هستی را بیابد بالاخره عالم ملکوت را سیر می‌کند. ابراهیم در این سیر به یقین رسید. پس از آن شروع به جستجو و پرسش نمود. اگرما در سیر باطنی خودمان تجارب را داشته باشیم، پاسخی را می‌یابیم به این معنا که مشاهده کن و دقت بورزیم و وارد دینامیس هستی شو، تلاش کن و آنگاه کمک بگیر.

هنگامی که انسان اهل سوز دل شد، تقاضایی از هستی دارد و حرفی در درون. سازش «نی» است. طیفی از انسان‌ها هم «تی» زده‌اند. ماندلا و مصدق نی می‌نواختند. البته مثلا اوپاما هم نشان داده است که گاهی نی می‌زند و گاهی شیپورا! اوپاما چهل سال بعد از ترور مارتین لوتر کینگ به ریاست جمهوری رسید. معلوم نیست.

«از آنجا که ابراهیم پدر توحید است، حنیف است» (الانعام ۷۹) و روش دارد و با شناخت قوانین حرکت می‌کند. پدر توحید بودنش به این معناست که پدری است که آئینش توحید است و توحید رمز مشترک تمام ادیان است. پیروان ادیان برای هستی و پدیده‌های آن و در نهایت خودشناسی در

برابر عظمت تدبیر کننده هستی سر تسلیم فرود می‌آورند، از این رو باید از مرز عدالت خارج نشوند. نسبت به انسانی که مدبر حیات و هستی او را خلق کرده، ظلم و ستم و خونریزی را در مجموعه موحدان راه ندهد.

مخلوقات خداوند تجلی ذات او و در یک واحدند. خالق هستی یکتا و یگانه است. همه مللی که مدعی ادیان الهی و حتی بشری هستند چگونه است که با خشونت و انتقام نسبت به مخلوقات خالق بی‌رحمانه و وحشیانه شیور می‌زنند و نام آن را دفاع از حق خود می‌گذارند؟ حقا اگر شناخت ابراهیمی داشتیم حرمت تک تک انسان‌ها را بر منافع خودمان ترجیح می‌دادیم و قدرت پوچ و موقت پلیدی را به رخ هم نمی‌کشیدیم. اگر ما ساعتی را در زندگی برای تفکر در خلقت می‌داشتیم و از جمع به فرد و از فرد به جمع می‌پیوستیم، شناخت بالاتر و مترقی‌تری نسبت به هستی می‌یافتیم که آفریننده‌اش خود را در برابر بندگانش متعهد می‌داند و حتماً یافته‌هایی کسب می‌کردیم، آن را می‌پروراندیم، از آن حفاظت می‌کردیم و به کیفیتی وجدانی و نوین می‌رسیدیم.

ابراهیم خود را از اجتماع جدا نمی‌کرد، از خانه به اجتماع و از اجتماع به مامن خانه می‌رفت و تاثیر متقابل دریافت می‌کرد. او به اجتماعی می‌آمد که بت‌گرا بودند و بت برای آنان چند وجه داشت. هم ایدئولوژیک بود و هم دیدگاهشان بود و به یک مجسمه ختم نمی‌شد. دستگاہی بود که منافع اقتصادی جمعی را تأمین می‌کرد. مردم گرد بت‌ها طواف می‌کردند. مثل اینکه امروزه قدرت پول و منابع ثروت، بت جوامع شده و آن را طواف می‌کنند. اگر طواف کعبه می‌کنیم برای تقویت محتوای توحیدی‌مان است.

ابراهیم به بازار بت‌ها می‌رفت و آنان را می‌نگریست و با یافته‌ای که خودش طی کرده بود مقایسه می‌کرد. یافته‌های ابراهیم منسجم و به هم بافته بود. دینامیسمی داشت که سرمایه‌اش شده بود. سرمایه‌اش زایش و پیوست داشت و در مسیر تحول می‌رفت. سرمایه‌اش را به گردش درآورده بود. سرمایه‌اش از جنس بازار نبود که ثروت انباشته کند. سرمایه‌اش محصول مرارت بود. زیرا محصول سیر در غار، خانه و بازار بتان را با هم طی کرده بود و محصول نهایی او صیوربت (شدن) بود. سرمایه‌ای کیفی و مکفی بود که آن را به کار انداخت.

«فراخوان مردود شناسختی بت‌ها را می‌دهد.» (الاتعام ۷۴) او را به زندان می‌افکنند و حبس می‌شود. «از زندان فرار می‌کند و دعوتش را ادامه می‌دهد. در یک مناظره با نمرود پیروز می‌شود. حال می‌خواهد عمل کند. مقابل بتان قرار می‌گیرد. تصور کنید ابراهیم سیزده ساله، آذر که گفته می‌شود (پدر یا عمویش بوده) به توحید او رسیده و او را به کار می‌گیرد. آذر چند بت را به او می‌دهد تا آن را در بازار بتان بفروشد. ابراهیم طنابی بر گردن بت‌ها بست و آن را می‌کشید و فریاد می‌کرد. چه کسی این بت‌ها را که سود و زبانی ندارند از من می‌خرد؟ سپس بت‌ها را در گودال آب انداخت و گفت: آب بنوشید و سخن بگویید. خبر به آذر رسید. ترتیبی داد تا او را به زندان انداختند.» (مریم ۴۸-۴۹)

از زندان که فرار کرد آوازهاش به نمرود رسید. دیالوگی کیفی با نمرود انجام می‌دهد. ابراهیم دیدگاهش را توضیح می‌دهد. «پروردگار من کسی است که زندگی می‌بخشد و می‌میراند. نمرود می‌گوید: «من هم همینطور می‌توانم تو را بکشم یا ببخشم. ابراهیم با کمک هستی می‌گوید، او آفتاب را از مشرق می‌تاباند، اگر تو می‌توانی از مغرب آشکار کن. نمرود متحیر می‌شود.» (البقره ۲۵۸) و چیزی نمی‌گوید. بالاخره آذر به او می‌گوید من از ولایت نمرود خارج شدم و به تو سلام می‌گویم ولی مدتی صبر کن.» آذر فوت می‌کند. «ابراهیم به قومش می‌گوید: این صورت‌ها را که پرستش می‌کنید چیست؟ قوم به او پاسخ می‌دهند که تو حقیقتی را آورده‌ای یا بازیگری؟ ابراهیم می‌گوید بله، پروردگار شما هستی را آفریده و من بر آن شهادت می‌دهم. یعنی من آن را مشاهده کردم و گواهی می‌دهم.» (الانبیاء ۵۶-۵۷)

یک روز که شهر خالی از سکنه است «ابراهیم به بت‌کده می‌رود. تبری بر می‌دارد و بت‌ها را می‌شکند. تیر را روی دوش بزرگترین بت می‌گذارد. هنگامی که مردم بر می‌گردند و متوجه می‌شوند، سوال می‌کنند: ابراهیم تو با الهه‌های ما چنین کردی؟ او می‌گوید: بلکه بزرگترین آنها این کار را کرده باشد. آنها پاسخ می‌دهند: این که ناطق نیست که به ما توضیح دهد. ابراهیم می‌گوید از کسی که ناطق نیست و سود و زبانی بر خویش ندارد چطور می‌خواهید سود و زبانی بر خود داشته باشد. پس از آن او را در آتش می‌اندازند.» (الانبیاء ۷۰-۷۱)

ما نمی‌دانیم مکانیزم آتش چه بوده، اما او سلامت از آتش بیرون می‌آید و مهاجرت می‌کند. سپس باز می‌گردد. روش مبارزه ابراهیم استدلالی است. همه سیر ابراهیم استدلالی است. گرچه او دوباره باز می‌گردد، اما هنوز فرزندی ندارد. در مهاجرت به مصر پادشاه این دیار به همسر ابراهیم (ساره) کنیزی می‌بخشد به نام هاجر. ساره این کنیز را به ابراهیم بخشید. هاجر صاحب فرزند شد. ابراهیم برای رفع حساسیت‌های ساره هاجر و فرزندش اسماعیل را به صحرا می‌برد. بیابان از برکت وجود هاجر و اسماعیل آباد می‌شود. حالا دیگر ابراهیم که از توان و ظرفیت فوق‌العاده‌ای در دوستی نزدیک با خدا برخوردار است به سیر می‌پردازد. پس از رویای قربانی فرزند و پذیرش فرزند برای قربانی شدن (فرزند پاسخ می‌دهد به آنچه به تو امر شده عمل کن) در واقع در اینجا شراکتی بین پدر و فرزند ایجاد می‌شود و ابراهیم در دوستی با خدا به لقب «خلیل‌الله» (نساء ۱۲۵) نایل می‌شود و خدا هم خلیل ابراهیم است.

ابراهیم ابتلائات و آزمایشاتی که از خداوند برای او مقدر فرمود به جا آورد. خداوند به او پیشوایی خلق را اعلام کرد. «ابراهیم گفت: آیا این پیشوایی به فرزندان من هم عطا می‌شود؟ خداوند فرمود: هرگز عهد من به مردم ستمکار نتواند رسید.» (البقره ۱۲۴) «پس از آن ابراهیم و اسماعیل دیوارهای خانه کعبه را به هم ساختند و اینگونه دعا کردند: پروردگارا دل ما را تسلیم خودت گردان و فرزندان ما را هم به تسلیم و رضای خودت بدار و روش پرستش و اطاعت را به ما بنما و بر ما آسان گیر» (البقره ۱۲۸)

ما در زندگی و تاریخ باید پاسخگوی پیامبران باشیم. اگر نتوانیم سال‌ها رنج صبوری و استدلال و روش شناخت حقیقی و واقعی را طی کنیم، از ابتلا بیرون نمی‌آییم. برادری، برابری، رفاقت، عشق‌ورزی، وجود انسانیت انسان‌ها و اینکه انصاف را فراموش کنیم، نسل‌های آینده ابراهیم ما را به مواخذه گرفتار خواهند کرد. همدلی و دغدغه توده‌ها و ستم‌هایی که بر آنها می‌رود، رنجی است که باید ابراهیم‌وار بر آن برتاییم و تحمل کنیم. در آن صورت است که کنکاش دریافتن حقیقت و تبعیت از آن آئین ابراهیم حنیف تمام اوصاف ارزشمند استدلالی او را ملاک زیست خود خواهیم یافت.

مقام عشق میسر نمی‌شود بی‌رنج
بلی به حکم بلا بسته‌اند ز اهل الست